

معماری، هویت انسانی و محلی

صلاح الدین ویسی*

چکیده

تنوع قومی و تکثر فرهنگی کشور ایران از شرایط متنوع ژئوپلیتیک و اقلیماتیک آن ناشی می‌شود. پلورالیسم فرهنگی منجر به گوناگونی رفتارهای انسانی گردیده و به تبع آن دال‌ها و نمادها نیز از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر دارای جایگاه ارزشی و معنایی متفاوتی هستند. بر این مبنا گونه‌های متفاوت نمادها، رموزها و سمبل‌های هنری و معماری قابل مطالعه هستند. ایران زمین، دارای فرهنگ‌های بومی و محلی متمایز از فرهنگ غالب مرکزی است که هر کدام از این فرهنگ‌ها راه حلی جداگانه برای پاسخ به ماندگاری انسان ارائه نموده‌اند. واضح است که مکان، اصلی‌ترین معیار سنجش هویت انسان است. سؤال بنیادی انسان برای درک تمامی هویت هستی و چیستی آن از پرسش مکان آغاز می‌شود، از کجا آمده‌ام؟

بر همین اساس آفرینندگان آثار هنری مدام با چالش هویت درگیر می‌باشند. بخصوص در دهه حاضر که توجه به مسائل زیست محیطی، انرژی و اقتصاد موجب توجه به معماری پایدار شده است و نوعی بازگشت به تجربه گذشتگان و سنت‌ها، دوباره قابل مشاهده است. بنابراین درک نمادها و نشانه‌های هویت‌دهنده به اثر معماری، اجتناب ناپذیر است. قدر مسلم مطالب انبوهی در مورد فرهنگ، معماری و هویت معماری نگاشته شده است اما در این گفتار سعی بر آن است که رابطه معکوس این گزاره دو شرطی یعنی اثرات هویت‌آفرین معماری در جامعه انسانی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد و به معماری مانند یک نماد نگریسته شود. در این نگرش معماری به عنوان متن در بوته نقد و تفسیر قرار می‌گیرد. برای تشریح ایده مطرح شده، ابتدا به نقش نمادها به عنوان اصلی‌ترین رکن فرهنگ مادی پرداخته می‌شود. سپس از هویت‌سازی نمادها بحث می‌شود و در نهایت معماری و بناهای ساخته شده توسط انسان مانند یک نماد مورد تفسیر قرار می‌گیرد و نقش هویت‌سازی معماری و تأثیرات آن بر جامعه انسانی و فرهنگ‌های بومی و محلی بیان می‌گردد.

کلید واژه‌ها: هویت، نماد، فرهنگ، هویت معماری، کنش متقابل، جهانی شدن، فرهنگ مادی

نماد رکن اصلی فرهنگ

هر علامت مشخصی که بین دسته‌ای از انسان‌ها دارای قراردادی مفهومی باشد و به منظور پیشرفت امور انسانی و نیل به یک مقصود به کار گرفته شود یک نماد را تعریف می‌کند. پس در نمادها، نوعی رمزوارگی وجود دارد. واضح است فهمیدن معنای این رموزها در جامعه و بین تمامی انسان‌ها عمومیت ندارد. نمادها ممکن است شخصی و یا عمومی باشند. یعنی دارای تنوع و گستره کاربردی فراوانی هستند و به سادگی تمامی زندگی بشر را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در تئوری زبان‌شناسی ساختارگرای میشل فوکو تمامی علائم زبان اعم از گفتار و نوشتار مانند یک رمز به حساب می‌آیند. بشر در تاریخ خود برای بیان منظورش این قراردادها را اختراع کرده است. مثلاً در خط هروگلیف به علت اینکه در جنوب کشور سومر همیشه گل نیلوفر می‌روئید شکل نیلوفر علامت جنوب بود. صداهای انسان مانند جیغ کشیدن، آه کشیدن و... اولین نمادهایی بودند که بشر آن را کشف کرد.

نظریه میشل فوکو در حقیقت تمامی دستاوردهای بشر از جمله هنر را به عنوان یک نماد می‌نگرد. در نظریه ساختارگرایی از نماد به دال تعبیر می‌شود و معنا و مفهومی را که نماد منتقل می‌نماید مدلول نام دارد. هرمنوتیک نیز عبارت است از دانش گشایش و تفسیر معنا و مفهوم دال‌ها. علم هرمنوتیک در نزد شلایرماخر و دیلتای به جهت گذشته بزرگ آن، وقتی که فرض می‌شود جهتش را از نظریه‌ی عام فهم زبانی می‌گیرد، علمی حقیقی است. پس وظیفه‌ی علم هرمنوتیک این است که اثر را از طریق تحول معنای آن به طور درونی و نسبت داشتن اجزاء درونی آن با یکدیگر و با روح بزرگ‌تر عصر، روشن کند. به کمک هرمنوتیک می‌توان معماری را به عنوان یک نماد تأویل نمود. در این روش، معماری مانند نقد ادبی مدرن تجزیه و تحلیل می‌شود. از نظر اندیشمندان مفهوم «نماد» در شرح و تعریف فرهنگ جایگاهی بنیادین دارد. اصولاً قابلیت نمادسازی و وجود نمادهایی که گویای معانی جاری در حیات اجتماعی انسان هستند، وجه ممیزه انسان و حیوانات است. انسان با «نمادسازی» معنای مورد نظر خود را نشانه‌گذاری کرده و به آن موجودیت می‌بخشد و امکان جاری ساختن این معانی و مبادله آنها را فراهم می‌سازد. زبان مهم‌ترین جلوه فعالیت انسان در نمادسازی است. به وسیله زبان تصاویر ذهنی، معانی، مفاهیم و ارزش‌های غیر فیزیکی نشانه‌گذاری شده و قابل بیان و انتقال می‌شوند. زبان مهم‌ترین جلوه‌گاه فعالیت انسان در عرصه نمادسازی است اما به طور قطع تنها جلوه‌گاه آن نیست. انسان از طریق خلق آثار هنری، تکنولوژی و نشانه‌های قراردادی موجود در جامعه



نیز نمادسازی کرده و به استقرار و انتقال اندیشه خود پرداخته است. نمادها نه فقط از راه پژوهش تجربی بلکه از طریق تأویل و تفسیر و ادراک معانی مندرج در آنها نیز قابل شناخت هستند. لسلی وایت از دانشمندانی است که در کتاب «علم فرهنگ» به طور مشخصی از این مفهوم استفاده کرده است. او خصوصیت «نمادسازی» را مهم‌ترین خصوصیت تمایز انسان می‌داند.

نظام‌های تکنولوژیک از اهمیت و نقشی محوری در فرهنگ برخوردار هستند. هنگامی که نحوه تسلط بر مشکلات طبیعی و چگونگی ابزارسازی انسان برای رسیدن به نیازهایش متحول می‌شود بالطبع شیوه‌های نمادسازی او نیز تغییر می‌کنند. تکنولوژی موجب شده است که مفاهیم معماری مدرن با کلاسیک متفاوت باشد. اصولاً دستاوردهای تکنولوژی به عنوان مثال ریموت کنترل‌ها نوع جدیدی از مفاهیم و ارزش‌ها را عرضه می‌نمایند. از دیدگاه وایت کار اصلی نماد در زندگی انسان این است که به اشیاء معنا می‌بخشد. این ویژگی صرفاً متعلق به بشر است که می‌تواند با عمل نمادسازی، به اشیاء معنی دهد و همین توانایی است که پدیده فرهنگ را به وجود می‌آورد. کاربرد مفهوم نماد در پژوهش‌های اجتماعی و در شناخت ماهیت عمل اجتماعی انسان، تنها در عرصه مطالعات انسان‌شناختی نیست، بلکه در جامعه‌شناسی نیز جایگاهی پر اهمیت یافته و حتی به تأسیس مکاتب فکری معینی انجامیده است.

مکتب کنش‌نمادین^۱ که به طور عمده در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شیکاگو به رهبری متفکرینی چون جورج هربرت مید شکل گرفت، از مهم‌ترین این مکاتب است. کنش‌های متقابل اجتماعی معانی را به وجود می‌آورند و معانی جهان ما را می‌سازند. از دیدگاه مید حتی اشیاء هم زمانی که با جهان معانی ما پیوند می‌یابند، قابل شناخت و استفاده می‌شوند. در مکتب شیکاگو تعبیر مفهوم نمادسازی در تفسیر نظریه‌های آثار انسان مانند معماری، خط، مجسمه‌سازی و نقاشی بسیار مهم است. بنابراین از طریق نمادشناسی می‌توان مهم‌ترین خلقت انسان که منعکس‌کننده تمامی زوایای شعور وی است، یعنی معماری را به طور کامل شناخت. در این مکتب جامعه با مجموعه‌ای از نمادها که در اثر کنش متقابل میان اذهان افراد مختلف انسانی پدیدآمده، مترادف است.

در جریان ارتباط نوع بشر معانی مشخصی شکل می‌گیرند و این معانی در قالب نمادها فراگیر و ماندگار می‌شوند، یا از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردند. پس یک جامعه از طریق معانی پایا و نمادهای آن قابل

1- Symbolic interaction

شناخت است (آن چیزی که ما با نام فرهنگ می‌شناسیم). بینش نمادگرایانه در عرصه فلسفه نیز حضوری چشمگیر دارد. متفکرینی چون ارنست کاسیرر دستگاه فلسفی خود درباره انسان را بر اساس مفهوم نماد و نمادگرایی بنا ساخته است و اصولاً به وسیله مفهوم نماد است که وجود انسان و آثار هنری وی را تعریف و تأویل می‌کنند. کاسیرر با تأثیرپذیری از نگرش انتقادی کانت ذهن انسان را منشا اصلی ساخت و پرداخت آنچه ما به عنوان واقعیت می‌شناسیم، می‌داند. او معتقد است که انسان با آفریدن معنی برای آنچه در خارج از ذهن اوست جهانی را که می‌شناسد و در آن زندگی می‌کند برای خود قابل دستیابی می‌سازد. بدون سمبل، حیات انسان به تمثیل مشهوری شبیه است که افلاطون از زندانیان غار نقل کرده است. حیات انسان محدود به احتیاجات زیستی روزمره خواهد شد و مدخل و منفذی به «عالم اندیشه» پیدا نخواهد کرد، مگر از راه‌های گوناگونی که دین، هنر، فلسفه و علم بر وی باز خواهند کرد.

از دیدگاه کاسیرر اسطوره، دین، هنر، زبان و علم اصلی‌ترین مظاهر و تجلیات نمادهای انسانی هستند. اسطوره، نماد آرزوهای مطلق انسانیت که اصولاً با عقل و منطق و پژوهش تجربی قابل توضیح و ادراک نیست. دین نماد پیوند انسان با جهان متعالی و ماوراء طبیعت و حقیقت مطلق است. هنر نیز حاوی نمادهایی برخاسته از احساسات، عواطف، تعقل و خیال انسانیت که با بهره‌گیری از حس و قدرت زیبایی‌شناسی انسان به مجموعه‌ای از نمادها مبدل می‌شود. در واقع تجلی کامل نمادهای دینی و اسطوره‌ای در هنر دیده می‌شود. از این دیدگاه، هنر معماری که راه حل ناگزیر انسان است؛ چکیده تمامی فعالیت‌های رمزسازی و نمادپرورانه وی می‌باشد. معماری از این لحاظ جایگاهی عالی در تفسیر عالم انسانی دارد. یعنی برای شناخت فرهنگ به عنوان مهم‌ترین جلوه‌گاه حیات انسانی باید به سراغ نمادهای پدید آمده در عرصه‌های مختلف آن رفت. فرهنگ ماهیت اصلی جامعه انسانی است و بزرگ‌ترین مظهر بروز خصوصیات ویژه انسان به شمار می‌رود. تامپسون با تلفیق میان اندیشه‌های نمادگرایی مانند گیتز و ساختارگرایان، نظریه جدیدی به نام «نمادگرایی ساختاری» درباره فرهنگ ارائه می‌دهد. تامپسون با ذکر ضعف‌های نظریه ساختارگرایان که بدون توجه به واقعیات اجتماعی سعی در ذهنی کردن همه چیز و موکول کردن شناخت به مطالعات زبان‌شناختی دارند، می‌کوشد تا بین نماد به مفهوم خاص مورد نظر خود و زمینه‌های اجتماعی ارتباط برقرار کند. تمامی نمادها از جمله معماری در یک شرایط و زمینه اجتماعی - تاریخی مشخص خلق می‌شوند، پس هر شکل نمادین مخلوق یک شرایط یا زمینه تاریخی معین است و نمادها نیز به بازتولید و تجدید ساختار شرایط



اجتماعی - تاریخی می‌پردازند و هویتی نو برای جامعه به وجود می‌آورند. پس فرهنگ که مجموعه تمامی تلاش‌های علمی و احساسی انسان است و تمامی نمادها را در بطن خود جای داده عنصر هویت‌ساز جوامع و مظهر حیات عقلایی آنهاست و کلیتی است که از ترکیب خصوصیات و نمادهای به وجود آمده در هر جامعه پدید می‌آید که هسته مرکزی این کلیت و این حیات عقلایی، نگرش خاص موجود در هر جامعه درباره انسان و حقوق بنیادین اوست.

فرهنگ کلیتی هویت‌بخش و یکپارچه‌ساز است که از مجموعه‌ای از نهادها، ارزش‌ها، باورها و محصولات اجتماعی تشکیل شده است. در کنفرانس جهانی سیاست‌های فرهنگی سال ۱۹۸۲ در مکزیکوسیتی که در آن نمایندگان تمامی دولت‌ها و سازمان‌های عضو یونسکو حضور داشتند، آمده است: «... فرهنگ کلیتی است ترکیب یافته از خصوصیات متفاوت روحی، مادی، فکری و احساسی که شاخصه یک جامعه یا یک گروه است. فرهنگ نه فقط هنرها و نوشته‌ها بلکه حالات زندگی، حقوق بنیادی انسان، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورها را در برمی‌گیرد. بنا به این تعریف فرهنگ آن خصوصیتی است که یک جامعه را از دیگری متمایز می‌سازد. عناصر فرهنگ مشخص‌اند، «هنر»، «ادبیات»، «خصوصیات رفتار عمومی»، «ارزش‌ها»، «باورها» و «حقوق اساسی پذیرفته شده» در هر جامعه عناصر اصلی فرهنگ هستند. چون وجود متفاوت این عناصر در هر جامعه موجب تمایز و تشخیص آن جامعه در مقابل دیگران می‌شود و به عبارت دیگر به آن جامعه هویت می‌بخشد، مفهوم هویت فرهنگی به سختی با تعریف فرهنگ گره خورده است. هویت فرهنگی کانون شخصیت فردی و اجتماعی است. پس فرهنگ سازنده اصلی هویت یک جامعه است. شخصیت و هویت متفاوت هر جامعه از فرهنگ آن برمی‌خیزد و این فرهنگ است که خصوصیات متفاوت جامعه را تشکیل می‌دهد.

هویت سازی نمادها

واژه هویت (Identity) ریشه در زبان لاتین دارد. «Identits» که از «Idem» یعنی مشابه و یکسان ریشه می‌گیرد، دارای دو معنای اصلی است؛ نخست به معنای تشابه مطلق است. معنای دوم در نگاه اول با معنای نخست متفاوت است به مفهوم تمایز است که به مرور زمان سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد. بدین ترتیب مفهوم هویت به طور همزمان میان افراد یا اشیاء، دو نسبت محتمل برقرار می‌سازد: از یک طرف، شباهت و از طرف دیگر تفاوت. پس شناخت لازمه و ضرورت هویت است. شناخت به مفهوم هویت، معنی دیگری اضافه می‌نماید: طبقه‌بندی کردن اشیاء و افراد و مرتبط ساختن خود با چیزی یا کسی دیگر، برای مثال،

یک دوست، یک قهرمان، یک حزب یا یک فلسفه. هر یک از این معانی جایگاه هویت را در افت و خیز عمل و فرآیند، معین می‌کند. به علاوه معنی دوم در بافت روابط اجتماعی، بر درجه‌ای از بازتابی بودن دلالت دارد. ارج و قرب انسان‌ها نسبت به همدیگر و یا آثار هنری آنها و دستاوردهایشان به واسطه شباهت‌ها و تفاوت‌های میان آنها تعیین می‌گردد. شباهت خواه واقعی یا ناشی از میل و گرایش باشد از تفاوت اهمیت کمتری ندارد. این دو مفهوم در اغلب شکل‌های گوناگون، اصول پایه همه پیشرفت‌های درونی و برونی هستند. در این مورد بحث سازگاری بنای معماری با متن آن پیش می‌آید. واضح است که متن را نیز به دو بخش کلی می‌توان دسته‌بندی نمود. بخش اول که مفاهیم استعاری و متافیزیک و ماورایی را در برمی‌گیرد و همانند نشانه‌شناسی و بازی‌های زبانی مفهومی ذهنی است و به همین دلیل تحلیل آن پیچیده و دشوار می‌باشد. بناهای نمونمتال، دروازه‌ها، سردرها، بناهای یادبود، مقبره‌ها، آرامگاه‌ها، المان‌های شهری، برجهای مخابراتی و حتی بناهای فرهنگی - هنری بناهایی هستند که بیشتر نیاز به مبانی نظری غنی و جامع در این حوزه دارند. بناهای مذکور بیشترین سهم هویت‌سازی را در اجتماع دارند. آنها نه تنها نشانگر سطح شعور اجتماعند بلکه میزان پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی را همزمان بازتاب می‌کنند و در اکثر موارد جزء شاخص‌های شهری و محلی نیز هستند.

بسیاری از سبک‌ها نظیر سوررئالیسم و پست مدرنیسم به جنبه‌های مفهومی و هویتی معماری اهمیتی وافر داده‌اند. در عصر جهانی شدن که جهان تحت تأثیر قدرت هژمونی رسانه‌ها قرار دارد و ماتریکس محورهای هویتی متأثر از آنها باز تعریف می‌شود توجه به بر ساخت‌های هویتی ضروری‌تر به نظر می‌رسد. مثلاً معماری سنتی مکتب اصفهان در قرائت‌های تاریخ‌گرایانه و توجه به اصول، با معماری پست مدرنیسم دارای وجه اشتراک است. هر دوی این سبک‌ها توجه به متن استعاری بنای معماری را مورد تأکید قرار می‌دهند و ساختمان‌ها را فراتر از کالبد فیزیکی آن می‌بینند.

بخش دوم، تأویل متن معماری به عنوان پدیده‌ای فیزیکی است که نشانه‌شناسی فیگوراتیو را در برمی‌گیرد. در مورد متن فیزیکی، تحلیل بحث هویت معماری و تأثیر کنش‌های حاصل از این ساختار بر جامعه انسانی آسان‌تر به نظر می‌رسد. شناخت عناصر بر سازنده هویت در عالم معماری کلید پاسخ ابهامات در این زمینه می‌باشد. بیشتر این عناصر باعث به وجود آمدن تشابهات می‌شوند، یعنی به بخش نخست تعریف هویت پاسخ می‌گویند. عواملی همانند راهکارهای اقلیمی، مواد و مصالح ساختمانی، تکنولوژی ساخت، تیپولوژی معماری،



مورفولوژی زمین و بالاخره مسائل زیبایی‌شناختی فرمیک در برساختن هویت معماری بسیار حائز اهمیت هستند.

معماری با زمینه خود یا از طریق سازگاری به توازن دست می‌یابد یا از طریق کنتراست، بیان خود را تکمیل می‌کند. در صورت سازگاری معماری با متن، نشانه‌های محیطی برای دستیابی به این منظور در اختیار معمار قرار دارند. با مطالعه کافی سوژه‌های همسایه - کارهای انجام شده - هم از نظر مفاهیم معماری و شعر معماری و هم از نظر ماتریالیسم کالبدی ساختمان‌ها و بررسی تمامی نشانه‌ها می‌توان اثری موفق طراحی نمود. واضح است کنتراست بودن ساختمان با محیط به تلاش بیشتری نیاز دارد. حتی ممکن است موفقیت در این کار مشکل باشد. رولان بارت در تحلیل نمادشناسی برج ایفل، برج را در آغاز عملیات ساختمانی، مغایر با متن پارسی آن می‌داند. در واقع برج المانی موقت بود که قرار بود پس از اتمام نمایشگاه برج‌چیده شود. اما زیبا بودن آن به برج فرصت بیشتری برای بقا داد. امروزه نه تنها برج ایفل جزئی از متن معماری پاریس محسوب می‌شود بلکه به عنوان سمبل فرانسه نیز خود را مطرح کرده است. برج اکنون یک نشانه شهری قوی است و علاوه بر اینکه هویتی مستقل و متمایز از متن خود دارد برای کشور فرانسه نیز هویت‌سازی می‌کند.

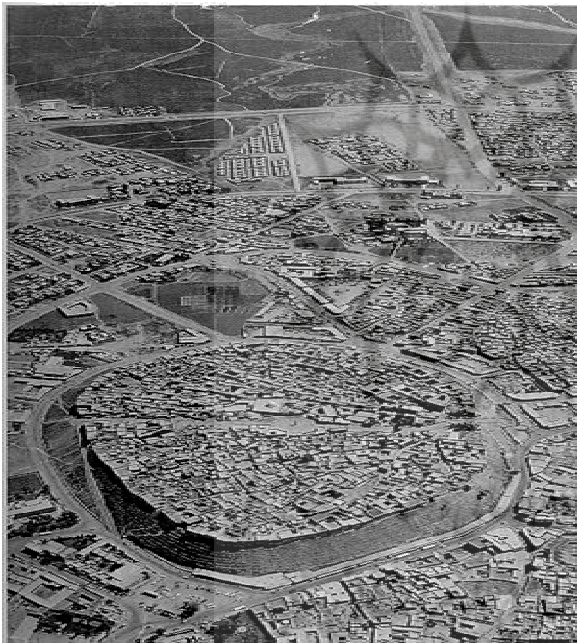
مانوئل کاستلز معتقد است که اصطلاح هویت عبارت است از فرایند معناسازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود. از طرف دیگر هویت، سازمان دهنده معناست ولی «نقش»، سازمان دهنده کارکردها (فونکسیون‌ها) است. از دیدگاهی جامعه‌شناسانه به آسانی می‌توان در این باره به توافق رسید که تمامی هویت‌ها برساخته می‌شوند. سال‌های پس از جنگ سرد، دنیا شاهد ظهور تغییرات چشمگیری در هویت‌ها و سمبل‌های آن بوده است. سیاست‌های جهانی شروع به شکل‌گیری مجدد در امتداد خطوط فرهنگی نمودند. از بحث‌های مهم فرایند جهانی‌شدن، مسئله بقاء یا تداوم هویت‌های ملی و قومی در جریان حرکت عظیم اقتصادی و فرهنگ جهانی است.

هویت های قومی و محلی

رشد فناوری وسایل ارتباط جمعی عامل مهمی در رشد حرکت‌های قوم‌گرایانه محسوب می‌شوند، چرا که این فشردگی زمان و مکان از یک سو و رشد شگرف تحولات رسانه‌های جمعی زمینه را برای ظهور

خاص‌گرایی فرهنگی^۱ و در نتیجه، افزایش آگاهی قومی فراهم می‌سازد. ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما معتقدند که جهانی‌شدن فرایندی مثبت و در جهت تکامل و تعمیم اصلاح‌گرایانه سرمایه‌داری مدرن است. آنها بر این نظریه پافشاری می‌کنند که از اواخر دهه ۸۰ و به ویژه در نخستین سال‌های دهه ۹۰ میلادی، پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، مردم جهان در دنیای واحدی به سر می‌برند که مبنای ارتباطشان «اقتصاد بازار آزاد» است. پیروزی اقتصاد باز به معنای تجاوز به ارزش‌های شهروندان نیست بلکه گسترش اطلاعات و امکانات ارتباطی بیشتر باعث خواهد شد که انسان‌ها از رنج جامعه سنتی که فرد محور و دیکتاتورپرور است رها شوند و انسانیت دمکراتیک جایگزین آن شود. ظهور روحیه کار گروهی به جای تکروی فردی از مزایای جامعه باز است.

از طرف دیگر آنتونی گیدنز و اولریش، جهانی‌شدن را تداوم عصر مدرن و مجموعه التزامات آن می‌دانند که ویژگی عام «جامعه باز» تلقی می‌شود. از نظر این اندیشه‌گران، فرایند جهانی‌شدن منحصر به اعتلا و تعمیم سرمایه‌داری نیست بلکه تعمیم حقوق بشر و آزادی انسانی در چارچوب میثاق‌های پذیرفته شده بین‌المللی نیز در پی آن اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.



سویته‌نوازی، هکتروویس
 تیر-وان رویاروان (دین
 ایت-رین-ای خواروبه
 چوکنگی، سارستان-تیمه
 هم-مکتوبه. ای-بهر-توره
 باشورین کوردستان
 مشورت-وارین کوزن
 س-ژوسی زوزن که
 پروتون له-قلای جهولتر
 مه‌ناردی سوزقه-ریبه
 گزینی فالجی-غافا-تورین
 میرانی بیان و سوزان
 و پوزان، ک-رمنگی
 پاشای کوره له روانز
 قلای کورگورک، دیز
 سارمه‌تی، نه‌شکرتین
 مشاقه‌دیز، پودی نه‌تله
 شینتکیر-ان، بیان
 معصوم و قه‌تدین

قلعه تاریخی هولیر



به رغم آنکه به نظر می‌رسد واژه «قومیت» از اصطلاحات واضح و بی‌ابهام باشد در تعریف آن وحدت نظر وجود ندارد. ماکس وبر، گروهی را که اعضایش نسبت به پیشینه تاریخی، فرم فیزیکی، آداب و رسوم و خاطرات مشترک، باور مشابه داشته باشند، «گروه قومی» می‌نامد. قومیت از نظر آدام کوپر مقوله‌ای بنیادی در سازمان اجتماعی است که اساس آن «عضویت»، «تعلق» مبتنی بر اشتراک در ریشه‌های تاریخی، فرهنگ و زبان است. رابرتسون قومیت را ترکیب پیچیده‌ای از ویژگی‌های فرهنگی، نژادی و تاریخی می‌داند که با تکیه بر آن جوامع به خانواده‌های سیاسی مجزا و گاه متخاصم تقسیم می‌شوند. تعریف توماس هیلاند یکی از جامع‌ترین تعاریف است. از نظر وی «قومیت» یک هویت اجتماعی است که از ابعاد سیاسی، سازمانی و سمبلیک برخوردار است. به این معنا اصطلاح قوم شامل مجموعه‌ای از انسان‌ها با هویت فرهنگی مشترک است که به عنوان اقلیت در چارچوبی ملی حضور دارند.

ایران کشوری است که در آن قومیت‌ها، فرهنگ‌های بومی و محلی، زبان‌ها و لهجه‌ها، دین و مذاهب متفاوت و ... حضوری چشمگیر دارند. در جامعه کثرت‌گرای ایران باستان بی‌آنکه هیچ یک از اقوام و گرایش‌ها حضور «دیگران» را غیر قابل تحمل بدانند، در کنار یکدیگر به مسالمت زیسته و این تفاوت را نیز برای یک سرزمین پهناور امری «ذاتی» می‌دانستند. مادها، پارس‌ها و پارت‌ها از نخستین روزهای تاریخ ایران در این سرزمین زندگی می‌کردند و از لحاظ فرهنگی به نوعی «تکثرگرایی» یا پذیرش تکثر قومی و محلی گردن نهاده بودند. کوروش هخامنشی که از مادری مادیه زاده شده بود به افتخار مادها پلکان غربی تخت جمشید را پلکان مادیه لقب داده بود. سیاست‌های بنیاد شده بر تنوع‌پذیری که کوروش درباره مردم سرزمین‌های مفتوح اعمال می‌کرد، مشهور هستند که مهم‌ترین آن نجات مردم بابل از دست آشوریان بوده که در تورات نیز بدان تصریح شده است. این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که مادها و پارس‌ها اصل کثرت‌گرایی فرهنگی را در امپراطوری خود پذیرفته بودند.



پیش از آنکه در دوره ساسانیان به بهانه حمایت از مذهب رسمی، تعصب و آزار مذهبی برای نخستین بار در فلات ایران مشاهده شود، در دوره نزدیک به پانصد سال حکومت اشکانیان، اقوام گوناگون مورد احترام بودند و باورمندان به مذاهب و آیین‌های مختلف می‌توانستند بدون فشار و آزار، از آزادی زندگی برخوردار شوند.

معماری همچون نماد

همه جوامع از گفتار به عنوان وسیله انتقال مفهوم استفاده می‌کنند اما بدیهی است شیوه‌های دیگری نیز برای انتقال دادن یا بیان کردن و ارائه نمودن وجود دارند. از دانش نمادشناسی به سواد بصری تعبیر می‌شود. معماری هم به دلیل ماهیت بصری بودنش، مهم‌ترین و پرمحتواترین نمادهای فرهنگ بشری را شکل می‌دهد. شاهکارهای معماری مانند طاق بیستون، تخت جمشید، کلوستوم، مساجد جامع، کلیساها و... علاوه بر زیبایی‌های تناسبی، حاوی تم‌های فرهنگی - عقیدتی هستند. بنابراین معماری مانند یک کالبد مادی می‌تواند برای تولید معنی مورد استفاده قرار گیرد.



دال عبارت است از هر علامت حاوی معنی و هر مجموعه‌ای از عناصر که برای انتقال معنی مورد استفاده قرار گیرند. صدهایی که در گفتار ایجاد می‌شوند همانند دال هستند. یک تابلوی نقاشی، لباس، نشانه‌های دیداری، شکل ساختمان‌ها، مجسمه‌ها و بسیاری از ویژگی‌های مادی فرهنگ وجود دارند که می‌توان مانند گفتار آنها را تعبیر نمود. به عبارتی دیگر معماری نمود رمزهای اندیشه انسان است. این وجه از معماری نباید به علت کارکردگرایی آن مورد مذاقه قرار گیرد چون در این صورت معماری تا حد بنایی، تنزل ارزش پیدا می‌کند. تحلیل نظام‌های نشانه‌شناسی با موضوع معانی فرهنگی غیر کلامی از جمله معماری حوزه مطالعه مجذوب کننده‌ای برای جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی می‌گشاید. تحلیل نشانه‌شناختی می‌تواند در مقایسه یک فرهنگ با فرهنگ دیگر سودمند باشد. با دانستن اینکه معانی فرهنگی نمادین هستند، با این روش تحلیل می‌توان شیوه‌های ساخت فرهنگ‌های گوناگون را با یکدیگر مقایسه کرد. مثلاً ساختمان‌های شهری صرفاً مکانی نیستند که مردم در آنجا کار و زندگی می‌کنند. آنها اغلب خصلتی نمادین دارند. در شهرهای اسلامی معبد اصلی بر روی زمین بلندی در مرکز شهر یا نزدیک به آن قرار داشت که نشانه‌ای است از نفوذ بسیار نیرومندی که گمان می‌رود مذهب بر زندگی مردم دارد. تفاوت‌های فرهنگ مادی وسیله اصلی طبقه‌بندی انواع مختلف جوامع را در تاریخ فراهم می‌کند. زیرا چگونگی سازمان یافتن مردم برای تامین نیازهای اساسی خود اکثر جنبه‌های دیگر فرهنگشان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ژان ژاک روسو فرهنگ را مولود عقل می‌داند و وجود عقل را مقدمه پیدایش فرهنگ. از دیدگاه او فرهنگ ریشه در قابلیت‌های انسان و تکامل جویی او دارد. از نظر هگل نیز فرهنگ نمودار ارتقای جامعه به سطحی متعالی و دستیابی انسان به آزادی و کمال است. هگل در بیانی پیچیده درباره فرهنگ می‌نویسد: «قدرت یک فرد در آن است که وجود خود را در آن جوهر محقق سازد، یعنی خود را از هر آنچه دارد تهی کند و خود را به عنوان وجودی ذاتی و عینی اثبات کند. پس فرهنگ به مثابه فرآیند واقعی کردن وجود خویش است».

تمامی فرهنگ‌ها بدنه‌ای بی‌همتا و غیر قابل جایگزین از ارزش‌ها هستند. در عین حال سنت‌ها و اشکال بیانی مردم مؤثرترین ابزار حضور آنها در عرصه جهان است. معماری همچون بزرگ‌ترین میراث فرهنگی بشر، هنری بصری است که ترکیبی از علم و احساس است و حاصل نگرش انسان به هویت خود است. در معماری انسان خود را مانند یک محصول تعریف می‌کند که در لوای آن درکی فلسفی نهفته است. همچنین معماری به عنوان یک «نماد» با گستره معنایی فراوان مانند یک متن قابل تأویل و تفسیر می‌باشد. امروزه مفاهیمی چون

نمادگرایی، هرمنوتیک و همچنین نقد اندیشه‌ها و روش‌های علمی برخاسته از عصر روشنگری همراه با پست مدرنیسم و نحله‌های جدید فکری متولد شده در آن شناخته می‌شوند.

قبلاً از هویت‌سازی نمادها بحث شد. حال اگر بپذیریم که معماری نیز تمامی ویژگی‌های نمادهای ساخته شده توسط بشر را داراست، جایگاه رفیع هویت‌سازی معماری آشکار می‌گردد.

تصور نمودن یک زبان به معنای تصور نمودن یک شکل زندگی است. آنچه که به یک بازی زبانی تعلق دارد فرهنگی تام و تمام است. هانس گنورگ گادامر سلوک فلسفی مبسوطی در خصوص نقش زیباشناختی و سهم ساختاری آن که منتج به شکلی از معرفت می‌گردد ارائه نموده است. آکویناس می‌گفت: «کاربرد ارزشمند، بدون حضور هنر نمی‌تواند وجود داشته باشد». این امر در مورد هر وضعیتی از بنا هر چقدر طرح آن ساده و ضعیف باشد، صادق است. معماری تجسم ارزش‌هایی است که پیش از آنکه توسط یک فرهنگ در تمامی سطوح آگاهی (آگاهی دینی، سیاسی و اقتصادی) تحقق یابد در معماری به عنوان کالبدی فیزیکی خود را نمایان می‌سازد.

معماری وارد کننده یک نظام وانمایی در زندگانی است که مجسم سازنده وقایع و موقعیت‌های مرتبط به گونه‌ای است که این وقایع بتوانند به صورتی معقول و فهم‌پذیر به تشخیص درآیند. این سهم و نقش، ایمایی است، یعنی همان کاربرد وانمایی. لودویگ ویتگنشتاین می‌نویسد: «معماری چیزی را جاودانه و شکوهمند می‌سازد. از این رو آنجا که چیزی برای بزرگداشت و تکریم وجود ندارد معماری هم نمی‌تواند وجود داشته باشد». وی معتقد است که تأثیری را که آدمی از یک معماری خوب پذیرا می‌شود به خاطر می‌سپارد. تأثیری که مبین یک اندیشه است. معماری به عنوان یک نماد با رمزوارگی غنی و سرشار از معانی خود معمولاً با فرهنگ‌گرایی و تاریخ‌گرایی پیوند خورده است و ناخودآگاه انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از آنجا که زیبایی از ارکان معماری است و فطرت آدمی با تمایلات زیبایی‌گرایانه آمیخته است لذا روان آدمی مؤثر از زیبایی‌های معماری است. به علاوه در حضورهای مکرر انسان در فضای معماری، یادواره‌ها و خاطرات در ذهن وی شکل می‌گیرند. خانه‌های کودکی حاوی خاطراتی شیرین و مانگارند به همین دلیل یاد کردن از این خانه‌های قدیمی و فرسوده حتی در دوران پیری نیز لذت بخش هستند. بشر نمی‌تواند نسبت به علامت‌هایی که ساختمان‌ها برای او تعریف می‌کنند بی‌تفاوت باشد بنابراین ناخواسته از این کنش‌های محیطی اثر می‌پذیرد و به مثابه یک منبع، پیوسته هویت خود را از آنها کسب می‌کند و یا هویت خود را با آنها وفق می‌دهد و خود را از

طرق مکانی که در آن متولد شده و کار یا زندگی می‌کند، تعریف می‌نماید.

بحث و نتیجه گیری

امپراطوری ایران به واسطه ماهیتش دارای تکثراندیشی قومی و هویتی بوده است و تمامی اقوام تاروپود قبابی زربافت فرهنگ ایرانی را پیراسته‌اند. پلورالیسم فرهنگی نیز به عنوان یک اصل پذیرفته شده بود و این تنوع قومی موجب پیدایش فرهنگ‌های بومی شده بود که گونه‌های متفاوت معماری ایران مصداقی از این واقعیت است. شیوه‌های متفاوت ساختمان‌سازی، درون‌گرایی، برون‌گرایی، تفاوت در استفاده از مصالح سنگی، گل رس، چوب، خشت خام و پخته و ... و همچنین سازگاری معماری با اقلیم در تعریف پایداری توسعه، نتیجه این نگرش دمکراتیک به تنوع قومی و زبانی و فرهنگی بود.

متأسفانه از دوران مدرنیسم ایرانی تاکنون نگاه کلان به مسئله قومیت‌ها و هویت آنها مرکزگرا و یکسونگر بوده است. داشتن نگاه امنیتی به قومیت‌ها در نیم قرن اخیر ضررهای جبران‌ناپذیری به هنر ایرانی از جمله موسیقی و معماری وارد کرده است. رقص‌های آیینی و بومی، لباس‌های محلی، موسیقی، زبان، ترانه، صنایع دستی، بازی‌های سنتی و ... که سازنده هویت ایرانی و نمادی از آزادی و دمکراسی بودند، به صورت جدی با چالش روبرو هستند و حتی در بعضی از زمینه‌ها باید مرگ این شاخص‌های تنوع هویتی را اعلام نمود. شاخص‌هایی که سازنده جامعه ایرانی بودند و بازتاب درک و شعور ایرانیان از قضیه هستی و جهان پیرامون بودند.

امروزه نه تنها جنبه هویت‌سازی معماری در جامعه کم رنگ جلوه می‌کند بلکه ضعف مبانی نظری معماری معاصر ایران و رویه نادرست مدارس معماری نیز توجه معماران را به جنبه‌های مفهومی معماری کم اهمیت نموده تا جایی که معماری تا سطح کسبی برای گذراندن زندگی، نزول ارزش نموده است. معماری دهه‌های اخیر نه تنها هویت‌سازی نمی‌کند بلکه به دلایل متعدد هویت خود بناها نیز مورد شک و تردید هستند.

بحث آخر اینکه رشد رسانه‌های گروهی، تجارت آزاد جهانی، جهانی شدن و ... از یک طرف و نگرش مقبوض و غیر علمی سیاست کلان‌کشوری نسبت به هویت اقوام ایرانی و همچنین عدم مقررات مفهومی در شهرسازی و توجه به هویت معماری در این مقررات از طرفی دیگر موجب پیدایش شهرهای هم‌ژن و مشابه شده است. معماری امروزی نه تنها انعکاس‌کننده فاکتورهای بومی، محلی، منطقه‌ای و اقلیمی زمینه خود نیست بلکه از پتانسیل‌های فرهنگی - اقتصادی نیز بی‌بهره است. بی‌شک این معماری نه تنها هویت‌های قومی و محلی

را تقویت نمی‌کند بلکه در مسیر حرکت جهانی تک قطبی و یک صدا و یک فرهنگ در حال حرکت است.

منابع:

منابع انگلیسی:

- Borgataa. E (1992) **Encyclopedia of Sociology**, N. Y, Macmillan Publishing, Company, vol2.
- Craib Ian (1992) **Modern Social Theory**, New York: Harvester Wheatsheaf.
- **Hermeneutics: Interpretation**. Theory in Schleiermacher, Dilthey, Heidegger, and Gadamer.
- h. G. G (1965): **Truth and Method and philosophical Hermeneutics** (1976)
- Thompson, John. B (1990) **Ideology and Modern Culture**, Cambridge: polity press.
- Kupper. A (1999) **The Social Science Encyclopedia**, London, Routledge, 2nd ed.
- L. W. **Philosophical Investigation**: 1. para 19
- Menon, Vijav (1995) **Conference on The Impact of new Information Technology on Broadcasting**, Kualalampur.
- Robertson .D .A (1993) **Dictionary of Modern Politics**, Europe publication. ltd, 2nd ed.
- Robertson. Ronals (1992) **Globalization Social Theory and Global Culture**, California. SAGE.
- Woodward, Kath (2000) **Questioning identity: gender. class nation**, London and New York ,publisher: routledge.

منابع فارسی:

- الطائی، علی (۱۳۷۸) بحران هویت قومی در ایران، تهران، نشر شادگان، چاپ اول.
- پالم، ا. ریچارد (۱۳۷۷) علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، انتشارات هرمس، چاپ اول.
- جنکیز، ریچارد (۱۳۸۱) هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران، نشر شیرازه، چاپ اول.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۷) میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- سلیمی، حسین (۱۳۷۹) فرهنگ گرای، جهانی شدن و حقوق بشر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- فصلنامه شهر سازی و معماری آبادی (۱۳۸۳) شماره ۵ و ۶، دوره جدید، تهران، وزارت مسکن و شهرسازی.
- فصلنامه مطالعات ملی (۱۳۷۹)، تبادل فرهنگها، سال دوم، زمستان.
- فصلنامه مطالعات ملی (۱۳۸۰) جهانی شدن (۱)، سال سوم، زمستان.
- فصلنامه مطالعات ملی (۱۳۸۱) جهانی شدن (۲)، سال سوم، بهار.
- کاستلز مانوئل (۱۳۸۰) عصر اطلاعات، قدرت هویت، ترجمه حسن چاووشیان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۸۰) جهانی شدن فرهنگ و سیاست، تهران، نشر قومس، چاپ اول.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، چاپ دوم.
- هانتینگتون، پ. ساموئل (۱۳۸۰) تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی، ترجمه مینو احمد سرتیپ، تهران، انتشارات کتاب‌سرا.
- یوزف و یلهوفر، ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۸) انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانی، چاپخانه دیبا، چاپ اول.